



ما از عدالت سهمی داریم
سازمان حقوق بشر ایران

سال دوم شماره ۳۷

۲۵ مرداد ۱۳۹۵ / ۱۵ اوت ۲۰۱۶

حقوق ما

جرم سیاسی

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران/ محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: آرش بهمنی

تحریریه: کامبیز غفوری، نعیمه دوستدار، علی مهتدی، آیدا قجر

صفحه بندی: ماهور خوش قدم

مشاور حقوقی: محمد اولیایی فرد

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است

یادداشت هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست

جرم سیاسی، سه دهه بعد



۳۵ سال خلا تا تصویب قانون جرم سیاسی



بررسی «موازین اسلامی» در قانون جرم سیاسی



مفهوم جرم سیاسی در مسیر تکامل جامعه بشری



تفاوت جرم سیاسی و تروریسم



چرا کلیدر به دریافت جایزه نوبل در ادبیات نایل نشد؟





جرم سیاسی، سه دهه بعد

این قانون جزم کرد. با وجود تصویب این لایحه در شورای عالی قضایی و سپس ارجاع آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام، سرنوشتی مشابه دیگر تلاش‌های مشابه در سال‌های پیش از آن پیدا کرد. در نهایت این مجلس نهم بود که طرح تعریف جرم سیاسی را در کمیسیون حقوقی و قضایی تدوین و تصویب کرد. لایحه قوه قضاییه نیز به این کمیسیون رفت تا با طرح نمایندگان مجلس تطبیق شود. قانون جرم سیاسی با وجود مخالفت دولت روحانی پس از تصویب مجلس نهم، از سوی شورای نگهبان هم تایید و ابلاغ شد. چند هفته پیش نیز نخستین دادگاه براساس این قانون، برای عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار، برگزار شد. قانونی که البته موجب انتقاد برخی فعالان سیاسی، مسئولان و نمایندگان مجلس شده است.

در این شماره «حقوق ما» نعیمه دوستدار ضمن ارائه تاریخچه‌ای از سابقه تلاش برای تدوین و تصویب این قانون در ایران پس از انقلاب سال ۵۷ به بررسی متن قانون جرم سیاسی و تطبیق آن با قانون اساسی، قوانین زیردستی و همچنین مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر پرداخت است.

آیدا قجر در گفت‌وگویی با «حسن فرشتیان»، به بررسی «موازن اسلامی» در قانون جرم سیاسی پرداخته است. او در این گفت‌وگو ریشه‌های دینی مخالفت یا موافقت مسئولان جمهوری اسلامی با وجود هیات منصفه در دادگاه‌ها را روشن کرده است.

کامبیز غفوری در مطلب خود سابقه‌ای از تدوین و تصویب قانون جرم سیاسی در کشورهای مختلف دنیا و دلایل آن آورده است. قانونی که ریشه‌های نخستین آن را می‌توان در دنیای باستان جست. علی مهتدی نیز در مطلب خود به بررسی تفاوت میان دو مفهوم «جرم سیاسی» و «تروریسم» پرداخته است. مساله‌ای که در سال‌های اخیر - به خصوص در ایران - منشا بحث‌های گوناگونی بوده است.

شورای نگهبان قانون اساسی اما با گرفتن ۱۸ ایراد از ای طرح، آن را به مجلس باز پس فرستاد. در نهایت نیز این طرح به مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت، اما فرصت تبدیل شدن به قانون را پیدا نکرد.

در سال آخر ریاست محمود هاشمی شاهرودی بر قوه قضاییه نیز این قوه عزم خود را برای تدوین

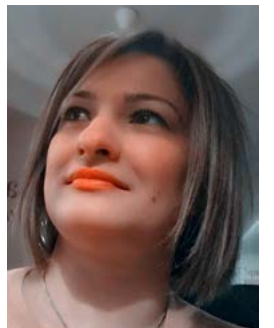
و مطبوعاتی باید به شکل علنی و با حضور هیات منصفه انجام شود.

دولت‌ها و مجالس مختلف در سال‌های اخیر چندین بار برای تدوین قانون جرم سیاسی تلاش کرده بودند، اما این تلاش‌ها هرگز به نتیجه نهایی نرسید. جدی‌ترین اقدام از سوی مجلس هشتم - با اکثریت اصول‌گرا - اتفاق افتاد که طرحی در این زمینه تصویب کرد.



آرش بهمنی

سی و هفت سال بعد از انقلاب سال ۵۷ قانون جرم سیاسی از سوی مجلس شورای اسلامی تصویب شد. این قانون بخش معطل مانده اصل ۱۶۸ قانون اساسی است. براساس این اصل «رسیدگی به جرایم سیاسی»



نعیمه دوستدار

قانون جرم سیاسی هرچند ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۵ در مجلس شورای اسلامی تصویب شد و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ به تایید شورای نگهبان رسید اما در واقع تصویب آن ۳۵ سال طول کشیده است.

مجلس خبرگان قانون اساسی در اصل ۱۶۸، جرم سیاسی و ضرورت حضور هیات منصفه در جریان دادرسی مورد تاکید قرار داده و مقرر کرده بود که «جرم سیاسی» باید بر اساس قانون و مطابق با موازین اسلامی تعریف شود. این اصل برای تعریف جرم سیاسی دو ضابطه شکلی و ماهوی تعیین کرده بود: ضابطه شکلی یعنی اینکه تعریف جرم سیاسی باید به موجب قانون باشد و در نتیجه تشخیص قضات یا رئیس قوه قضائیه یا رئیس قوه مجریه و یا هر شخص و مرجع دیگری ملاک تعیین جرائم سیاسی نیست و ضابطه ماهوی یعنی تعریف جرم سیاسی باید براساس موازین اسلامی صورت بگیرد.

پیش از آن طرح جرم سیاسی چند بار، با ۱۸ ایراد میان مجلس ششم و شورای نگهبان رفته و برگشته بود و سرانجام به همین دلیل به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد که آنجا هم مدت‌ها مسکوت ماند. در مجلس ششم، شورای نگهبان این طرح را در ۱۸ مورد «خلاف شرع و قانون اساسی» تشخیص داد و به مجلس بازگرداند.

سال ۹۲ تعدادی از نمایندگان مجلس ایران طرحی را برای تعریف جرم سیاسی ارائه کردند که بررسی آن در کمیسیون‌های مربوطه، مدت‌ها طول کشید تا بالاخره در سال ۱۳۹۵ تصویب شد.

از توهین تا جرایم انتخاباتی و حزبی

در فصل اول، ماده ۱ طرح جرم سیاسی که به مجلس ایران ارائه شده آمده است: «هر یک از جرائم مصرح در ماده ۲ این قانون چنانچه با انگیزه اصلاح امور کشور علیه مدیریت و نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور ارتکاب یابد، بدون آنکه مرتکب قصد ضربه‌زدن به اصل نظام را داشته باشد جرم سیاسی محسوب می‌شود.»

بر اساس این طرح، اصول و چهارچوب‌های بنیادین نظام

جمهوری اسلامی ایران عبارتند از دین و مذهب رسمی کشور، ابتدای نظام بر ولایت مطلقه فقیه، اسلامیت و جمهوریت. بر این اساس این قانون فقط شامل حال متهمانی می‌شود که جمهوری اسلامی را قبول دارند و فعالان سیاسی‌ای که اصول و چهارچوب‌های بنیادی نظام را قبول نداشته باشند، شامل این قانون نمی‌شوند در حالی که جرم سیاسی اساساً با فعالانی مرتبط است که ممکن است مبانی یک نظام را قبول نداشته باشند.

ماده ۲ این طرح بر اساس همین تعریف، جرائمی را از جمله جرائم سیاسی محسوب کرده که شامل توهین، ایراد افترا و نشر اکاذیب نسبت به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس‌جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری و اعضای شورای نگهبان و توهین به رئیس کشور خارجی یا نماینده سیاسی آن باشد. به علاوه، جرائم مندرج در قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده و جرائم راجع به تقصیرات مقامات و مأموران دولتی موضوع فصل دهم باب پنجم قانون مجازات اسلامی و جرائم مقرر در قوانین انتخابات خبرگان

رهبری، ریاست جمهوری، مجلس و شوراهای اسلامی شهر و روستا و نشر اکاذیب هم جزو جرایم سیاسی می‌شوند.

بر اساس این طرح، جرائم موجب حد، قصاص و دیه، جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی، جرائم خشونت‌بار، سوءقصد به مقامات داخلی و خارجی، آدم‌ربایی و گروگان‌گیری، بمب‌گذاری و تهدید به آن، هواپیماربایی و راهزنی دریایی، سرقت و غارت اموال، ایجاد حریق و تخریب عمدی، حمل و نگهداری غیرقانونی، قاچاق و خرید و فروش سلاح، موادمخدر و روانگردان، رشا و ارتشا، اختلاس، تصرف غیرقانونی در وجوه دولتی، پولشویی، جاسوسی و افشای اسرار، تحریک مردم به تجزیه‌طلبی، جنگ و کشتار و درگیری، اختلال در داده‌ها یا سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی به‌کار گرفته‌شده برای ارائه خدمات ضروری عمومی یا حاکمیتی، کلیه جرائم علیه عفت و اخلاق عمومی اعم از جرائم ارتكابی به‌وسیله سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا حامل‌های داده یا غیر آن، شروع به این جرائم و معاونت در آنها، جرائم سیاسی محسوب نمی‌شوند.

دادرسی در دادگاه‌های کیفری، با حضور هیات منصفه

بر اساس این قانون، رسیدگی به جرائم سیاسی در دادگاه

صالح(دادگاه کیفری ۱ مرکز استان) به صورت علنی و با حضور هیات منصفه صورت می‌گیرد. تحقیقات مقدماتی این جرائم در دادرسی شهرستان مرکز استان انجام می‌شود. بر این اساس رسیدگی به جرائم سیاسی به دادگاه‌های کیفری واگذار شده است؛ یعنی با تصویب قانون متهمان سیاسی از این پس نه در دادگاه انقلاب که در دادگاه‌های عمومی محاکمه خواهند شد. سیاسی بودن اتهام را هم دادرسی یا دادگاهی است که پرونده در آن تشکیل شده تشخیص می‌دهد.

الزام رسیدگی به این جرائم با حضور هیات منصفه یکی از نکات مثبت قانون تصویب شده است و بر اساس این قانون، متهمان سیاسی در دادگاه کیفری با حضور سه قاضی و نیز هیات منصفه محاکمه خواهند شد. پیش‌تر مسئولان قوه قضائیه نبود قانون را بهانه‌ای برای برگزاری دادگاه‌های فعالان سیاسی و مدنی بدون حضور هیات منصفه قرار داده بودند.

گرچه که هیات منصفه برآمده از میان مردم و بدون وابستگی به حکومت می‌تواند یک نکته مثبت در روند دادرسی باشد با این حال صرف وجود هیات منصفه تضمینی بر عادلانه بودن دادگاه‌ها نیست و تجربه وجود هیات منصفه در جرایم مطبوعاتی نشان داده که اعضای این هیات گاه خود به ناعادلانه

شدن روند رسیدگی اتهامات کمک کرده‌اند.

با توجه به روشن نبودن شیوه تاسیس یک هیات منصفه بر ابهامات روند اجرای این قانون می‌افزاید.

مقررات مربوط به هیأت منصفه در این قانون، همان است که در قانون هیأت منصفه مصوب ۱۳۸۲ و آیین‌نامه اجرایی آن پیش‌بینی شده است.

ماده ۵ این قانون تشخیص سیاسی یا غیرسیاسی بودن اتهام با دادسرا یا دادگاهی می‌داند که پرونده در آن مطرح است. متهم می‌تواند در هر مرحله از رسیدگی در دادسرا و تا پایان جلسه اول دادرسی در دادگاه نسبت به سیاسی بودن اتهام ایراد کند. مرجع رسیدگی‌کننده طی قراری در این خصوص اظهارنظر می‌کند. قرار صادره از سوی بازپرس هم باید به تأیید دادستان برسد.

ماده ۸ این قانون تأکید می‌کند که تمام آرای صادره در رابطه با جرائم سیاسی قابل تجدیدنظرخواهی است. مرجع تجدیدنظر آرا و قرارهای دادگاه رسیدگی‌کننده به جرائم سیاسی، دادگاه تجدیدنظر استان است و اگر رسیدگی در مرحله تجدیدنظر، مستلزم ورود در ماهیت پرونده باشد، رسیدگی با حضور هیأت منصفه انجام می‌شود و در هر صورت رأی مرجع تجدیدنظر قطعی است.

حقوق متهمان عادی، امتیازات بیشتر

بر اساس قانون جرم سیاسی، متهمان و محکومان به جرائم سیاسی علاوه بر اینکه حقوق متهمان و محکومان عادی را دارند، از امتیازاتی مانند مجزا بودن محل نگهداری در مدت بازداشت و حبس از مجرمان عادی، ممنوعیت وادار کردن به پوشیدن لباس زندان یا کار اجباری در طول دوران بازداشت یا حبس، ممنوعیت دستبند زدن، ممنوعیت اجرای احکام ناظر به تکرار جرم برخوردارند. مجرمان سیاسی غیرقابل استرداد هستند و بازداشت و حبس آنها به صورت انفرادی بیش از ۱۵ روز ممنوع است؛ به جز در مواردی که دادگاه بیم تبانی بدهد یا آن را برای تکمیل تحقیقات ضروری بداند.

همچنین آنها حق ملاقات و مکاتبه مستمر با بستگان و آشنایان در طول مدت حبس را دارند و حق دارند به کتب، نشریات، رادیو و تلویزیون در طول مدت حبس دسترسی داشته باشند.

با این شرایط، موافقان طرح می‌گویند که با تصویب این قانون «مجرمان سیاسی» از امتیازاتی برخوردار می‌شوند که مجرمان عادی و امنیتی از آن محرومند هرچند این امتیازات جامع نیست.

به عنوان مثال منتقدان می‌گویند که حق ملاقات و مکاتبه با بستگان درجه اول که در این طرح آمده حتی از آیین نامه

سازمان زندان‌ها هم عقب‌تر است.

ماده ۱۸۲ آیین نامه سازمان زندان‌ها مصوب ۱۳۸۸ آمده است: «ماده ۱۸۲- زوج یا زوجه، پدر، مادر، برادر، خواهر و فرزندان محکوم یا متهم و همچنین پدر و مادر همسر وی حق دارند براساس شرایط ملاقات‌های هفتگی با محکوم ملاقات کنند و سایر بستگان و دوستان محکوم در صورت درخواست با کسب اجازه از طرف رییس موسسه یا زندان یا قاضی ناظر می‌توانند ملاقات کنند.»

ایرادات حقوقی

با وجود نکات مثبت لایحه جرم سیاسی ایراداتی حقوقی این لایحه اما قابل توجه است. بر اساس این قانون همان طور که پیش‌تر ذکر شد، «هرگاه رفتاری با انگیزه نقد عملکرد حاکمیت یا کسب یا حفظ قدرت واقع شود، بدون آن‌که مرتکب، قصد ضربه زدن به اصول و چهارچوب‌های بنیادین نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشد، جرم سیاسی محسوب می‌شود.»

اما تعریف جرم سیاسی به این شکل، همواره مورد انتقاد گروه‌های مختلف بوده و حتی در داخل مجلس هم به آن اعتراض شده است. پیش از تصویب این قانون، تعدادی از نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی در بیانیه‌ای به این ماده اعتراض کردند و رئیس وقت دیوان عدالت اداری هم در سال ۱۳۹۲ در مصاحبه‌ای گفت: «این به این معنی است که باید به طور کلی جلوی هر نقدی را بگیریم. به این ترتیب می‌توان به هر نقادی جرم سیاسی گفت، هر انتقادی جرم سیاسی است و منتقد باید برود دادگاه که او را سین جیم کنند که چرا نقد کرده‌اید.»

نکته دیگر اینکه این ماده با اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی مغایرت دارد که «امر به معروف و نهی ازمنکر» را «وظیفه همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت» می‌داند. این در حالی است که بر اساس قانون تصویب شده، نقد عملکرد حاکمیت جرم است.

این قانون همچنین آزادی‌های قانونی افراد را برای نقد و فعالیت سیاسی نقض می‌کند اما از آنجا که در طول بیش از ۳۵ سال نبود قانونی برای دادرسی جرایم سیاسی باعث انکار وجود زندانیان سیاسی شده بود و فعالان سیاسی در زندان همگی امنیتی نامیده می‌شدند، با وجود ابهامات و کمبودهای این قانون، این امید وجود دارد که دست کم رفتار بهتری با زندانیان سیاسی صورت بگیرد؛ هرچند این زندانیان تنها از میان خودی‌های معتقد به مبانی نظام جمهوری اسلامی باشند.



آیدا قجر



بررسی «موازین اسلامی» در قانون جرم سیاسی در گفت‌وگو با حسن فرشتیان

بیستم اردیبهشت‌ماه سال جاری قانون جرم سیاسی پس از سال‌ها فراموشی و بعد بررسی، به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. قانونی ۶ ماده‌ای که در ماده ۲ آن موارد عینی این جرم نیز برشمرده شده است. همچنین در اصل ۱۶۸ قانون اساسی تأکید شده که جرم سیاسی بایستی بر اساس قانون و مطابق با موازین اسلامی تعریف شود. نقش عبارت «موازین اسلامی» در قانون جرم سیاسی، موضوعی‌ست که با حسن فرشتیان، پژوهش‌گر دینی، دکترای حقوق و عضو کانون وکلای فرانسه مطرح کردیم.

یکی از موارد قابل بحث این قانون در آن‌جاست که اقدام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی، جرم سیاسی محسوب نمی‌شود اما اگر اقدامی علیه مدیریت، نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی و خارجی کشور با انگیزه اصلاح امور اتفاق افتد، حتی اگر بدون قصد ضربه زدن به اصل نظام باشد، جرم سیاسی خوانده می‌شود.

در عین حال «محاربه و بغی» نیز طبق بند الف، ماده ۳ این قانون از مواردی‌ست که در جرم سیاسی تعریف نمی‌شود. این تفکیک از آن‌جا اتفاق افتاده که در شریعت حد خاصی برای این نوع از جرایم مشخص شده است. قاضی از پیش می‌داند حکم چیست و اختیاری در تغییر آن ندارد. همان‌طور که فرشتیان توضیح می‌دهد در فقه جرایم صرفاً بر دو نوع هستند. گروه اول جرایم حدودی خوانده می‌شوند که حد مشخصی برایشان تعیین شده است. گروه دوم جرایم تعزیری هستند که در این موارد قاضی می‌تواند بر اساس صلاحدید خود مجازات را تغییر دهد. مثلاً شلاق را به جریمه نقدی تبدیل کند.

جرم محاربه و براندازی نیز بر همین اساس در چهارچوب جرم دیگر تعریف شده است. در برخی کشورها اگرچه قتل جرم سیاسی تعریف می‌شود اما در ایران به این دلیل که برای موارد «حدود، قصاص و دیات» در جایی دیگر بر اساس «موازین اسلامی» مجازات مشخصی تعیین شده، این موارد از جرایم سیاسی تفکیک شده است.

اما چطور می‌شود اگر براندازی برای اصلاح امور باشد، نیت فرد مورد بررسی قرار می‌گیرد؟

به گفته حسن فرشتیان، در جرم سیاسی حقوق‌دان‌ها دو

ملاک و معیار را در نظر می‌گیرند؛ ملاک عینی و ذهنی: «کلا دو معیار عمده وجود دارد. در ملاک ذهنی، به نیت و قصد و نظر متهم توجه می‌شود. اگر نیت او اصلاح امور بوده، جرم سیاسی است ولی اگر هرج و مرج یا دزدی بوده، به نوع دیگری مورد بررسی قرار می‌گیرد. مثلاً طی یک تظاهرات از بانک‌ها سرقت شده. مردم با شعار سیاسی به خیابان آمده‌اند پس جرم او اگرچه سیاسی است اما چون هدفش چیز دیگری بوده، جرم سیاسی محسوب نمی‌شود. یعنی معیار ذهنی در نظر گرفته شده است. اما بعضی اوقات به معیار کار فرد یا فعالیتی که داشته توجه می‌شود. اگر فعالیت او به مسایل سیاسی مملکت مربوط باشد، مثلاً در مقاله‌ای به مدیران کشور نقد کرده یا با مدیران اصطلاحاتی داشته، به نیت او کاری ندارند بلکه اقدام سیاسی است.»

قانون جرم سیاسی در ایران هر دو ملاک را به شکل تقریبی در نظر گرفته اما به تعبیر فرشتیان بیشتر به ملاک ذهنی توجه شده است.

ماده ۲ قانون جرم سیاسی برخی از ملاک‌های عینی و موضوعی را برشمرده است: الف — توهین یا افتراء به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس‌جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان و اعضای شورای نگهبان به‌واسطه مسئولیت آنان/ ب — توهین به رئیس یا نماینده سیاسی کشور خارجی که در قلمرو جمهوری اسلامی ایران وارد شده است با رعایت مفاد ماده (۵۱۷) قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات/ پ — جرائم مندرج در بندهای (د) و (هـ) ماده (۱۶) قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده مصوب ۱۳۶۰، ۶، ۷/ ت — جرائم مقرر در قوانین انتخابات خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا به‌استثنای مجریان و ناظران انتخابات/ ث — نشر اکاذیب.

در واقع اگر اتهام بر اساس موارد عینی و موضوعی نباشد، قاضی بر اساس صلاحدید خود نیت یا ملاک ذهنی متهم را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما چطور؟

فرشتیان می‌گویند ما می‌توانیم از آثار به منشا آن پی ببریم: «درست است که منشا ذهنی متهم را نمی‌دانیم اما اثر فعالیت او را که می‌توانیم ببینیم. اثر قرینه و نشانی است که بدانیم متهم چگونه فکر می‌کرده. هرکجا که انگیزه ملاک قرار گیرد، از عملکرد بیرونی برای پی بردن به انگیزه کمک گرفته می‌شود. وظیفه هیات منصفه بیشتر جنبه کشف انگیزه متهم را دارد، حتی در موارد غیر جرم سیاسی.»

به عنوان مثال پرونده قضایی زنی که چند سال پیش در فرانسه شوهرش را به قتل رساند، در ماه‌های اخیر باز هم بحث و جدل پیش آورده است. این زن امروز بیش از ۶۰ سال دارد، پرونده‌اش ۳ بار مورد بررسی قرار گرفته و از رئیس‌جمهور نیز تقاضای عفو کرده است. او پس از تحمل سال‌ها خشونت خانگی، طاقتش را از دست می‌دهد و با اسلحه شوهرش را می‌کشد.

فرشتیان در توضیح لزوم وجود هیات منصفه با اشاره به این مثال، گفت: «هیات منصفه به انگیزه‌های این خانم توجه می‌کند. یعنی اگر قاضی به تنهایی می‌خواست حکم بدهد، حکم قتل می‌داد. اما وقتی هیات منصفه در دادگاه وجود دارد به شرایط متهم نگاه می‌شود که مثلاً این زن در طول زندگی‌اش چقدر و به چه نوعی مورد ظلم و تحقیر قرار گرفته که ناگهان منفجر شده است. آیا از قبل برنامه‌ریزی صورت گرفته؟ آیا معشوقی وجود داشته و قرار بوده شوهر از میان برداشته شود؟ تازه پس از تشکیل پرونده پلیس وارد عمل می‌شود. هیات منصفه به قاضی کمک می‌کند تا انگیزه متهم را بیابند. در جرم سیاسی بحث هیات منصفه مطرح است تا انگیزه متهم تشخیص داده شود.»

در حالی که زمان بررسی اصل ۱۶۸ در مجلس خبرگان قانون اساسی، آیت‌الله علی خامنه‌ای به عنوان مهم‌ترین مخالف وجود هیات منصفه وارد عمل شد و گفت: «موضوع از دو حال خارج نیست. یا استفاده از نظر خبره است یعنی یک چیزی را نمی‌داند که چیست، و احتیاج به کارشناس، خبره، پزشک قانونی یا حساب‌رس و این‌ها دارد، به طور کلی هرکسی که اطلاعاتش به کمک قاضی می‌آید و موضوع را روشن می‌کند. این‌ها را در اصطلاح خبره و کارشناس می‌گویند و هیچ‌جا قاضی اخبار ندارد که نظر کارشناس را در قسمتی از موضوع تعبداً قبول کند. بلکه این را کاشف می‌داند و هرجا تردید کند می‌تواند به خبره دیگری مراجعه کند تا آن‌جا که یقین کند موضوع کشف شد. بنابراین هیات منصفه در این‌جا کار خبره را نمی‌کنند و تازه اگر بکنند یک موجوداتی هستند که ضعیف اظهارنظر می‌نکند و می‌روند و قاضی می‌تواند قبول یا رد کند. [...] در سیستم ما که قضاوت مستقیماً زیر نظر ولی امر است و تایید شده و عملش تصویب شده است یک چنین محظوری در آن نیست که هیات منصفه‌ای بنشینند، مگر این‌که اشخاص هیات منصفه را ولی امر انتخاب بکند و از مجتهدین باشند و هیات منصفه‌ای که این‌جا هست مجمل است. پس بنویسیم که هیات منصفه هستند و این‌ها از مجتهدینی خواهند بود که صاحب نظرند لااقل به اندازه‌ی آن قاضی.»



در آن زمان برخی از نمایندگان دیگر نیز در هم‌صدایی با آیت‌الله خامنه‌ای با وجود هیات منصفه مخالفت کردند. در واقع رای به آن دادند که قاضی می‌تواند به تنهایی به تمامی زوایای ذهنی متهم نیز وارد شود و به آن علم پیدا کند. به گفته فرشتیان از آن‌جایی که در فقه حتی قضاوت دو مرحله‌ای وجود ندارد، در سال‌های اول انقلاب حتی دادگاه‌های تجدیدنظر هم وجود نداشت و به همین دلایل در روند تصویب قانونی اساسی هم هیات منصفه بی‌معنا توصیف شد. در مقابل نماینده‌هایی بودند که با مثال آوردن از نمونه‌های صدر اسلام گفتند در آن زمان نیز مشاوره برای قضاوت وجود داشت.

فرشتیان در این خصوص توضیح می‌دهد: «دلیل دیگر مخالفان هیات منصفه این بود که آن‌ها معتقد بودند که قاضی باید مجتهد جامع‌الشرایط باشد. هیات منصفه هم که افراد عادی جامعه هستند نمی‌توانند حکمی برای متهمان بدهند. اما چه این دلیل و چه تک‌محوری بودن قاضی نقض شده است.»

«یکی دو سال بعد از انقلاب گفتند که قاضی کم داریم و لازم نیست همه قضات مجتهد واجد شرایط باشند و اجازه از مجتهد کفایت می‌کند. می‌توانم بگویم بیش از ۹۵ درصد قاضی‌های امروزی مجتهد نیستند. در خصوص دلیل دیگر، در عین حال ما نمی‌توانیم مسایل ساده صدر اسلام را در دنیای پیچیده کنونی پیاده کنیم. در صدر اسلام قاضی همان کدخدای ده بود. مثل امروز در روستاها و قبایل دورافتاده که کدخدامندی داریم و ریش‌سفیدان به عنوان حکم، مشکلات را حل می‌کنند. در صدر اسلام هم به همین شکل بوده و برای همین قابل انطباق با شرایط امروز ما نیست.»

حکومت دینی و اگر بخواهیم منحصرأ بگوییم، جمهوری اسلامی که خود را جایگزین خدا یا در نمونه ایران، امام زمان معرفی می‌کنند، مبارزه علیه خود را تاب نمی‌آورند و آن را به مبارزه علیه امری قدسی مبدل می‌سازند. وقتی رای قاضی در چنین تفکری نهایی محسوب می‌شود، انگار به نوعی قاضی را جایز الخطا نمی‌دانند و او را نیز وارد سیستم قدسی کرده‌اند. احکام او نهایی‌ست و همان‌طور که فرشتیان توضیح داد، نیازی به تجدیدنظر یا مشاوره‌ای عمل کردن وجود ندارد. از همین‌رو هیات منصفه از سیستم قضایی ایران نه در ظاهر که در عمل حذف شد.

قدسی بودن و تک‌محوری عمل کردن قاضی در چنین تفکری، موردی است که فرشتیان در خصوص احکام ترور افراد مختلف در اوایل انقلاب به آن اشاره می‌کند: «در اوایل انقلاب برخی از قضات به راحتی حکم ترور صادر می‌کردند. طرف حاکم شرع بود اما به مامورانش گفته بود بروید و فلانی را بکشید.

در کرمان این اتفاق افتاد و فردی را مهدورالدم معرفی کردند. یعنی قاضی به اندازه‌ای برای خود اختیارات قایل است که به خودش زحمت تشکیل پرونده نمی‌دهد. در حالی‌که در یک سیستم قضایی در مرحله اول نیروهای اجرایی در صحنه هستند. تشکیل پرونده داده می‌شود و بازرسی و بازپرسی صورت می‌گیرد، دادستان ادعانامه تنظیم می‌کند و وکیل به دفاع مشغول می‌شود. قاضی در نهایت داوری می‌کند. اما از آنجایی که فکر می‌کردند اجتهاد برای قضاوت کافی‌ست با چنان احکامی روبه‌رو می‌شدیم.»

بنا به توضیحات فرشتیان، اجتهاد اما نمی‌تواند برای قضاوت کافی باشد: «اجتهاد علم کوچکی است اما قضاوت علم‌های زیادی لازم دارد. حقوق لازم دارد یا مثلا در دادگاه تجارت قاضی باید تجارت و تجارت بین‌الملل و سفته و چک را بشناسد که این‌ها ربطی به اجتهاد ندارد. مجتهد ممکن است اصلا نداند چک و سفته چیست. این‌جا حتما به هیات منصفه نیاز داریم و ممکن است مجتهد اصلا امر سیاسی را نیز نشناسد. کنش سیاسی ویژه و گاه تخصصی است و با کنش هرج و مرج طلبانه یا منفعت طلبانه یا وابسته به بیگانگان بودن یا جاسوسی متفاوت است. ضرورت هیات منصفه در این‌جا مشخص می‌شود.»

از زمان انقلاب تا به امروز سه مرحله مختلف را در خصوص تعریف جرم اساسی می‌توان مد نظر قرار داد. اوایل انقلاب تا سال ۱۳۵۹ که اصل ۱۶۸ قانون اساسی برای تخفیف مجازات جرم سیاسی مطرح شد. از سال ۱۳۵۹ تا اوایل دهه ۸۰ شمسی قانون و بخش‌نامه‌ای در این خصوص وجود ندارد. و از سال ۱۳۸۰ به بعد.

طبق تحلیل فرشتیان از سال ۱۳۵۹ تا پیش از طرح و تصویب این قانون اگر اقدامی عملا جرم سیاسی خطاب می‌شد برای «تشدید مجازات» بود: «مثلا هر سال ۲۲ بهمن رهبر انقلاب عده‌ای را عفو می‌کند و بلافاصله می‌گویند به جز محکومان سیاسی و امنیتی. اسم جرم سیاسی را هم نمی‌آورند و می‌گویند جرایم امنیتی یا افراد وابسته به گروهک‌ها. تمامی این‌ها در واقع جرم سیاسی است. اگر می‌گفتند طرف گروهکیه یعنی کارش تمام است و عفو هم نمی‌شد. اما پس از فشار جامعه مدنی جرم سیاسی نیز مطرح شد. هرچند خود حاکمیت تمایلی به طرح این مساله ندارد. اما طرح این مساله در سال‌های اخیر بدون تردید باعث تخفیف مجازات خواهد شد.»

اما چرا؟

«اولا به این دلیل که دادگاه علنی است و در این دادگاه

نمی‌توان هر اتهامی را به متهم نسبت داد. متهم نیز حرف خود را می‌زند. دوم لزوم وجود هیات منصفه است. حتی اگر هیات منصفه از خود نگهبانان زندان هم باشد به هر حال دست قاضی به تنهایی باز نیست. نه آن‌طور که تا امروز درباره محکومان سیاسی، وزارت اطلاعات حکم می‌دهد و قاضی هم به ماشین امضا تبدیل می‌شود. وجود هیات منصفه به هر حال باعث تخفیف مجازات می‌شود. در واقع کاجی به از هیچی. به نظرم بودن لایحه جرم سیاسی با همه نواقصش بهتر از نبود آن است.»

از سال ۵۹ به بعد که در خصوص جرم سیاسی سکوت یا فراموشی اختیار شده بود تا ده سال بعد از آن منتقدان و مخالفان جمهوری اسلامی با دادگاه‌های چند دقیقه‌ای و چند سوال عقیدتی اعدام شدند. شمار اسامی ثبت شده آن‌ها به روایتی ۵۰۰۰ نفر است. دیگر فرقی نمی‌کرد وابسته به کدام حزب یا نهضت سیاسی بودند، حکم همگی آن‌ها مرگ بود. حال اگر قانون اساسی اجرایی می‌شد یا تعریفی برای جرم سیاسی داشتیم، محارب طبق قانون جدید هواداری نبود و صرفا نبرد مسلحانه مد نظر قرار می‌گرفت، چه سرنوشتی منتظر قربانیان و ایران بود؟

فرشتیان در پاسخ به این سوال عالمی فرضی را متصور می‌شود که از روز تصویب قانون اساسی ایران در سال ۵۸، این قانون به اجرا گذاشته می‌شد، دادگاه‌ها علنی برگزار می‌شدند و هیات منصفه‌ای وجود داشت. در این صورت «به نظر می‌رسد در بسیاری از موارد تغییرات عمده‌ای در وضعیت محکومان ایجاد می‌شد و حتی شاید سرنوشت سیاسی کشور هم به گونه‌ای دیگر تغییر پیدا می‌کرد. طی این سال‌ها دادگاه‌های بسیاری برای متهمان سیاسی داشتیم که پشت پرده برگزار شد و جامعه هنوز هم از واقعیت آن بی‌خبر است. برخی از این دادگاه‌ها در سرنوشت کشور بی‌تاثیر نبود.»

او به اعدام قطب‌زاده اشاره می‌کند که هنوز جامعه نمی‌داند به چه دلیلی اعدام شد: «ما هیچ از دادگاه او نمی‌دانیم چون علنی نبود. اعترافات ایشان در چه شرایطی مطرح شد؟ در خاطرات آقای منتظری گفته شده که به آن‌ها می‌گویند این اعتراف‌ها باعث رضایت اما می‌شود و شما را عفو می‌کند. اما فرض کنید دادگاه‌های چند دقیقه‌ای علنی می‌شد، خبرنگاران آن را پوشش می‌دادند یا هیات منصفه‌ای به جز سه نفری که ماشین امضای اعدام بودند، نظر می‌دادند. معتقدم نه تنها سرنوشت محکومان تغییر پیدا می‌کرد بلکه شاید سرنوشت جامعه ایران هم عوض می‌شد.»

مفهوم جرم سیاسی در مسیر تکامل جامعه بشری



کامبیز غفوری

در دوران باستان، در شهرهای آتن و رم، قانون مخصوصی برای جرم‌های سیاسی وجود داشت و مجرمان به سختی مجازات می‌شدند. طبق فرمانی که دموفون [پادشاه آتن] در سال ۴۱۰ قبل از میلاد صادر کرد، اگر کسی برای سرنوشتی حکومت دموکراتیک آتن تلاش می‌کرد، دشمن آتنی‌ها محسوب، محکوم به مرگ و مصادره اموال می‌شد. همچنین قاتل او یا مسبب قتل او نیز از مجازات معاف بود و بی‌گناه به شمار می‌آمد.



آرکادیوس، امپراتور روم شرقی و بنیان‌گذار قانون LES QUISQUIS

علیرغم آن‌که قوانین آتن در زمان خود، یکی از پیشرفته‌ترین سازوکارهای قانونی در جوامع بشری بودند و حتی برای مجازات مرگ نیز در بسیاری از موارد، گزینه تبعید به کار گرفته می‌شد، این مسئله در جرایم مربوط به قدرت صدق

نمی‌کرد. هیأت حاکمه، با هرگونه تلاش برای به خطر افتادن شهر (و البته حاکمیت خود بر شهر) بی‌رحمانه برخورد می‌کرد. در روم باستان، هر کس که طبق قانونی به نام قانون خیانت *crimen majestatis immunitae* مجرم محسوب، از رده شهروندان رومی خارج و به عنوان دشمن خارجی محاکمه می‌شد. یعنی روند محاکمه او، بیرون از سیستم قضایی رایج انجام می‌گرفت.

در سال ۳۹۷ بعد از میلاد و زمان امپراطوری آرکادیوس، قانونی به نام *Les Quisquis* -به معنای همگی- در روم شرقی مطرح شد که طبق آن، تمامی خانواده و فرزندان فردی که تحت شمول *crimen majestatis immunitae* قرار می‌گرفت، همراه با او مجازات می‌شدند. این جرایم عبارت بودند از خیانت، تلاش برای سرنوشتی حاکمیت یا هرگونه حمله به مقام‌های حکومتی، نمایندگان کشور و شخص امپراتور. حتی عدم وفاداری به مذهب رسمی کشور نیز می‌توانست مجازات مرگ همراه داشته باشد و افراد می‌بایست به وقت لزوم، در برابر دادگاه به مسیحی بودن خویش اذعان کنند.

به همین صورت در یونان قصد برای انجام هرگونه اقدامی علیه تشکیلات مستقر، می‌توانست فرد را از حقوق اجتماعی یک شهروند یونانی محروم و برای او مجازات اعدام -و گاه مصادره اموال و تبعید بدون زاد توشه- را به همراه داشته باشد.

قرون وسطی

همانطور که ذکر شد، در دوران باستان اغلب قوانین مدنی و مذهبی درباره مخالفت‌های سیاسی در هم تنیده بود. هم سقراط و هم عیسی با اتهام مخالفت با خدای رسمی جامعه خویش روبه‌رو شده بودند. در جوامع مسیحی قرون وسطی نیز بقایایی از قوانین بازمانده از امپراتوری روم به چشم می‌خورد. هرگونه مخالفت با نظام حاکم، تحت شمول قوانین «خیانت انسانی» قرار می‌گرفت و محاکمه جدا از روندهای مرسوم قضایی، با دخالت مستقیم سیستم پادشاهی انجام می‌شد. به همین صورت، جرایم مربوط به «خیانت الهی»، توسط کشیشان بررسی می‌شدند.

وفاداری -از جمله وفاداری رعیت به ارباب- اساس نظام سیاسی فئودالی به شمار می‌رفت و مجازات‌های سختی علیه پیمان‌شکنان وجود داشت. سال ۱۳۵۱، «قانون خیانت» در انگلستان به موقع اجرا گذاشته شد که پیمان‌شکنی علیه اربابان و فراتر از آن، نقض عهد با شاه وقت، مجازاتی معادل

مرگ داشت و علاوه بر آن، تمامی اموال شخص خائن مصادره و فرزندان او از دسترسی بدان‌ها محروم می‌شدند. در آلمان نیز شورش علیه پادشاه همین مجازات را در پی می‌آورد.

در قوانین فرانسه طی قرون وسطی، جرایم سیاسی عمدتاً نقض عهد فئودالی، عدم حمایت از شاه، سر باز زدن از خدمت نظامی و ایجاد مانع در اجرای عدالت بودند. نقض عهد رعیتی به نوعی جرم علیه کل کشور/نظام محسوب و به اعدام یا تبعید، مصادرهٔ اندک دارایی‌های رعیت یا تکه زمین قابل ارث‌گذاری منجر می‌شد. (تکه زمین مورد اشاره که در زبان انگلیسی **fief** نامیده می‌شود، در نظام فئودالی در قبال خدمت خاص یک رعیت، به او واگذار می‌شد و پس از او در اختیار ورثه‌اش قرار می‌گرفت)

کلیسا نیز رفته رفته نفوذ خود را به سیستم قضاوت در کشورهای مسیحی گسترش داد. ابتدا کلیسا تنها به کفر و ارتداد افراد رسیدگی می‌کرد اما با توجه به نزدیکی زیاد حاکمیت سیاسی و دینی به یکدیگر در قرون وسطی، هر اقدامی علیه حاکمیت سیاسی یا علیه کلیسا، به یک چشم دیده شدند.

حربهٔ تکفیر در این‌جا برای حذف برخی مخالفان به کار گرفته می‌شد.

در مجموع، نفوذ قوانین رومی بر اروپای قرون وسطی بسیار جدی بود و جرایم علیه حاکمیت، با شدیدترین برخورد پاسخ می‌گرفتند. تضمین‌های قضایی و قانونی که رفته رفته در دیگر بخش‌های سیستم قضایی وقت ایجاد شده بودند، در مورد جرم‌های سیاسی صدق نمی‌کردند.

شاید بتوان مهم‌ترین تغییر قرون وسطی را نسبت به دوران پیش از آن در حوزهٔ فلسفهٔ سیاسی، تمایز حق شورش علیه شاه و حق شورش علیه حاکم جائز و کسی که سلطنت را غصب کرده است، بر شمرد. این حق در ماگنا کارتا (منشور کبیر) در سال ۱۲۱۵ دیده شد که از سوی اسقف کلیسای کانتربری برای صلح‌دادن میان پادشاه جان لکلند و گروهی از بارون‌های شورش‌ی پیشنهاد شد و طی آن، برخی حقوق به رسمیت شناخته شدند و بارون‌های شورش‌ی از تعقیب مصون ماندند. همچنین در سال ۱۲۲۲، اندرو دوم، شاه وقت مجارستان، حق مخالفت با شاه را در صورت انجام کارهای غیر قانونی از سوی او، به رسمیت شناخت. همچنین آزادی‌هایی که به ساکنان دوک‌نشین باریارانت از سوی دوک ونسلسوس و دوشس یوهانا در سال ۱۳۵۶ اعطا شد، از آن جمله‌اند.

این تمایز میان شورش علیه یک شاه معقول و عرفی با شورش علیه حاکم مستبد و خاطی، از اواخر قرون وسطی شروع و در دوران مدرن بسط داده شد.

عصر جدید

جنبهٔ سکولار قدرت، پس از قرن ۱۶ میلادی توسعه یافت. شاه تا حد زیادی از کلیسا مستقل شد و قدرت مرکزی بر سیستم قدرت فئودال‌ها برتری یافت. **La raison d'etat** یا به بیان امروزی، منافع ملی، کم‌کم به جای وفاداری فئودال‌ها نشست و در این مرحلهٔ تاریخی، جرم سیاسی دیگر «نقض عهد و شکستن پیمان با شاه یا ارباب» نبود، بلکه تبدیل شده بود به یک ترم دیگر: «خیانت به منافع ملی».

متهمین سیاسی نه در دادگاه‌های عادی، بلکه در دادگاه‌های



کاردینال ریشیلو، عالی‌جناب سرخ‌پوش

ویژه‌ای محاکمه می‌شدند. دادگاه‌های ویژه قدرت این را داشتند که جرم را تشخیص دهند و مجازات را طبق آن اعمال کنند. در واقع، اصول حقوقی **nullum crimen** و **nullum poenasine lege** که بر لزوم جرم‌انگاری طبق قانون و مجازات مطابق قانون تأکید داشتند، این‌جا عمل می‌کرد اما دادگاه، خود قانون مرتبط را نیز وضع می‌کرد! کاردینال ریشلیو، سیاستمدار صاحب‌نام قرن هفدهم فرانسه [که در ایران با نام «عالی‌جناب سرخ‌پوش» بهتر شناخته می‌شود]، از این ایده دفاع کرد و گفت که دادگاه‌های عادی برای صدور رأی نیاز به شواهد و مدارک دارند اما در مسائل مربوط به کشورداری، همیشه نمی‌توان بر مبنای شواهد کار کرد؛ سنجش و برآورد کافی است!

یک سال پیش از انقلاب فرانسه، قدرت مطلقه پادشاهی در انگلستان ضعیف و ضعیف‌تر می‌شد و به همین صورت، جرم علیه حاکمیت کشور، از حالت شخصی در می‌آمد. در

این هنگام، اگر یک فرد به خیانت متهم می‌شد، چند حق قانونی داشت که برجسته‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. حق دانستن این که چه کسی هیأت قضات را تعیین می‌کند، پیش از شروع دادگاه.

۲. حق آگاهی از اتهام‌ها.

۳. حق استفاده از وکیل.

۴. حق احضار شاهد برای دفاع از خود.

۵. حق این‌که بدون وجود حداقل مدارک برای اثبات جرم، گناهکار اعلام نشود.

۶. اتهام خیانت تنها تا سه سال بعد از زمان وقوع، امکان تعقیب قضایی دارد.

بنابراین، می‌توان گفت که در طول قرن هجدهم، روندی در اروپا مشاهده می‌شود که جرم‌های سیاسی از حالت «شخصی» و علیه یک «فرد» به نام حاکم یا پادشاه در می‌آیند. هر چه فئودالیسم محوتر می‌شود، ویژگی‌های آن نیز دور شده و فرضیهٔ قانون همگانی بیشتر و بیشتر استقرار می‌یابد.

انقلاب فرانسه

اعلامیهٔ حقوق بشر و حقوق شهروند، یکی از اسناد و دستاوردهای بنیادین انقلاب فرانسه است که حقوق انسان را جهان‌شمول تعریف می‌کند. این سند، انسان را آزاد تعریف می‌کند و مناسبات قانونی برای بهره‌گیری از این آزادی تا حد ضربه‌زدن به حقوق دیگران را پیش می‌کشد. هم‌زمان با انقلاب فرانسه، در آمریکای شمالی نیز حقوق انسان‌ها به قوانین اساسی راه یافتند. اندیشه‌های آزادی‌خواهانه در دنیای غرب گسترش می‌یافت و از این‌جا بود که در سیستم قضایی کشورهایی که پا به عصر جدید گذاشته بودند، قدرت قانون، مافوق قدرت قاضی شناخته شد.

در بطن انقلاب فرانسه بود که قداست حکومت مطلقهٔ پادشاهی جای خود را به ارج حقوق انسانی داد و این میراث بزرگی نیز برای علم حقوق به ارمغان آورد. تئوری حاکمیت در یک مملکت آزاد، پاسداری و حمایت از آزادی‌های عمومی و شخصی بود. در این هنگام، جرم سیاسی مستوجب عقوبت بود اما مجازات تنها بر طبق قانون و آن‌هم قانون مدونی صورت می‌گرفت که پیشتر در نهاد قانونگذاری به تصویب رسیده باشد.

در قوانین عمومی جدید، هویت کشور کاملاً از کاربدستان آن جدا در نظر گرفته شد. جرم علیه کشور، دیگر جرم

علیه یک طبقهٔ حاکمه نبود و به دو نوع تقسیم می‌شد:

۱. خیانت به کشور از راه حمله خارجی علیه موجودیت، بنیان و ساختارهای آن.
۲. جرم داخلی از طریق حمله به مسوولان کشور، دولت یا نهادهای سیاسی.

این ایجاد تفاوت میان جرم‌های سیاسی و دسته‌بندی آن به جرم‌های جدی و کمتر جدی، یک تفاوت قانونی را نیز گشود. اولی، جرمی جدی تلقی می‌شد که کل موجودیت یک مملکت را هدف قرار گرفته است، در صورتی که دومی، عواقب جدی کمتری می‌داشت. به همین ترتیب، مجازات‌های آن‌ها نیز با یکدیگر قابل مقایسه نبود.

به این حال، آزادی ضمیر به عنوان یک پایهٔ اصلی در سیستم جدید، اصولاً موارد نوع دوم جرم را بسیار محدود می‌ساخت زیرا آزادی بیان سیاسی و مذهبی در آن به رسمیت شناخته شده بود و مسیحیت نیز به یک امر خصوصی تنزل یافته بود و اجازهٔ ایفای نقش نداشت.

در این برههٔ تاریخی، تئوری جرم و مجازات به گونه‌ای به‌روز می‌شود که اولاً تعیین نوع تنبیه از حالت دلخواه قاضی بیرون می‌آید و حدود آن در چارچوب یک قانون جای می‌گیرد؛ در ثانی، مجازات، شخصی می‌شود. یعنی بر خلاف دوران‌های فئودالی و ماقبل آن، کل اعضای یک خانواده برای عملکرد یک عضو، تنبیه نمی‌شوند و در جرایم غیر مالی، اموال فرد مصادره نمی‌شود.

جرم سیاسی در کشورهای دموکراتیک

در لیبرال دموکراسی‌ها این ایده غالب است که جرم سیاسی جرمی کمتر جدی نسبت به سایر جرایم عمومی است و می‌بایست با تنبیه ملایم‌تری مواجه شود. ریشهٔ این ایده را می‌توان در جدایی تدریجی قدرت ناسوتی و لاهوتی (مذهبی) و سکولاریزاسیون دولت دانست که در نتیجهٔ آن، اقدام علیه یک تشکیلات سیاسی، دست‌کم دیگر تجاوز به حدود مقدسات تلقی نمی‌شد.

در واقع، فرق دوران کنونی با عصر پیشین، این است که مخالفت سیاسی در گذشته، عناد با تشکیلات مستقر تلقی و با برخورد شدیدی مواجه می‌شد؛ در صورتی که در کشورهای دموکراتیک، نوعی از مخالفت، بیانی از اعتراض به موضوعی یا خواست عمومی برای ایجاد یک تغییر است که می‌تواند در طول مدت زمان، با به دست آوردن اکثریت انتخاباتی به دست آید، قانونی شود و مشروعیت به دست آورد. یکی از تئوریسین‌های تعریف جدید جرم سیاسی بر مبنای این اصل، فرانسوا گیزو، اندیشمند و سیاستمدار قرن



فرانسوا گیزو

نوزدهم فرانسه بود.

گیزو معتقد بود که زشت‌انگاری جرم سیاسی به وضوح قبح سایر جرایم عمومی نیست و می‌تواند در شرایط گوناگون، معانی و تعبیرهای متفاوتی را به خود اختصاص دهد. در حوزهٔ سیاسی، تعریف بی‌گناه و مجرم بسیار دشوار است و در حالی که عموم از جرایم عمومی -مانند قتل، سرقت و تجاوز- پشتیبانی نمی‌کنند، همواره درصدی از جمعیت وجود دارند که تا حدی از یک عمل یا جهت سیاسی حمایت کنند. بنابراین، لیبرال دموکراسی‌هایی که بر مبنای این اندیشه‌ها بنا شدند، به این سمت رفتند که دادگاه‌های سیاسی را رفته رفته محو کنند.

تهدید ساختار موجود و پس‌زنی لیبرال دموکراسی‌ها

تجولی که از آن سخن رفت، بدون مشکل و پسرقت نبود. پروپاگاندا، نفوذ عناصر شبه‌نظامی و حمله به بنیاد نظم سیاسی و اجتماعی، کشورهای موسوم به «آزاد» را بر آن داشت تا در برابر آن موضع بگیرند. در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، برخی واکنش‌های اجتماعی در قالب آنارشیسیم شیوعی پراکنده یافتند. این شیوع، باعث شد تا قوانین جدیدی برای مجازات‌های سیاسی تصویب شود.

تنها در کشور انگلستان تا حدی در برابر این امر مقاومت

شد. ایجاد آشوب در این کشور کماکان جرم است اما از سال ۱۸۳۲ علیه پرونده‌های اندکی اعلام جرم شد و صدور حکم تبرئه، روال معمول دادگاه‌ها بود. لیکن در ایالات متحده، پایهٔ قانونی اولیهٔ برخورد با خرابکاران و براندازان در قرن بیستم را قانون اسمیت، مصوب ۱۹۴۰ تشکیل داد و همچنین رأی یک دادگاه جنجالی و ابرام آن در دهه ۱۹۵۰ توسط دادگاه عالی آمریکا، آن را به صورت اجماعی در آورد که در آمدن از زیر یوغ آن مدت‌ها به طول انجامید.

قانون اسمیت

ایالات متحده چندین بار تلاش کرد تا آزادی بیان را در ایام جنگ محدود کند. نخستین آن، قانون خارجی‌ها و شورشیان بود که در سال ۱۷۹۸ در کنگرهٔ پنجم ایالات متحده به تصویب رسید. سپی در جریان جنگ جهانی اول، قوانینی به تصویب رسید که در کنار جاسوسی و خرابکاری و اشاعهٔ عقاید رادیکال، فعالیت‌های ضد جنگ را نیز محدود می‌کرد.

لیکن در میانهٔ دههٔ ۱۹۳۰، کنگره به فکر نظم‌دادن به قوانین جسته و گریختهٔ پیشین افتاد. در ۱۹۳۹، احتمال دخالت آمریکا در منازعات اروپا مطرح شد و همزمان احساس خطر از فعالیت‌های سیاسی در داخل آمریکا، اوج گرفت. جنگ داخلی

اسپانیا به این گروه یک نام هم داده بود: ستون پنجم!

در این دوران مسأله دیپورت هری بریج، رهبر اتحادیه‌های کارگری آمریکا که زادهٔ استرالیا بود مطرح شد. ماده قانونی کافی برای دیپورت او وجود نداشت و قانون اسمیت در واقع برای رفع این نقص طرح شد و در سال ۱۹۴۰ با اکثریت قاطعی به تصویب رسید.

این قانون هر تلاشی را برای براندازی حکومت حتی از راه نوشتن مقاله، چاپ، انتشار، توزیع و فروش آن را منع و برای آن تا بیست سال زندان در نظر گرفت. ادبیات قوانین قبلی شامل ممنوعیت «سازمان‌دهی» گروه، اجتماع یا انجمنی که در این راه فعالیت کنند، به «عضویت» و «هواداری» تعمیم داده شد.

این قانون همچنین دیپورت هر خارجی را که در هر زمانی پس از ورود به خاک ایالات متحده، عضو یا هوادار گروه‌های برانداز بوده باشد، مجاز شمرده و برای نخستین بار، خارجیان بالای ۱۴ سال را مشمول ثبت مشخصات و انگشت‌نگاری کرد. گفتنی است که جیمز پینکرتون، ستون‌نویس و تحلیل‌گر سیاسی جمهوری‌خواه، ایده‌های ترامپ را مشابه قوانینی چون قانون اسمیت خواند و از آن‌ها به عنوان یک روش موثر یاد کرد.

پرونده دنیس و ایالات متحده آمریکا

در سال ۱۹۴۸، رهبران حزب کمونیست ایالات متحده (CPUSA) به تلاش برای سرنگونی حکومت این کشور متهم شدند. اعضای حزب که خواهان اصلاحات اجتماعی بودند، اعلام کردند که خطری برای کشور نیستند و محدود کردن آن‌ها، ضدیت با متمم اول قانون اساسی آمریکا در حمایت از آزادی بیان است.

دادگاه بدوی محاکمهٔ ۱۱ تن از رهبران حزب کمونیست از



۱۱ متهم پرونده حزب کمونیست آمریکا

جمله یوجین دنیس، دبیر کل حزب، به اتهام نقض قانون اسمیت و تلاش برای به زیر کشیدن ساختار حکومتی، به ریاست قاضی هارولد مدینا، پروفیسور سابق حقوق در دانشگاه کلمبیا تشکیل شد. او تنها ۱۸ ماه بود که در مقام قضاوت خدمت می‌کرد.

دادگاه در یکم نوامبر ۱۹۴۸ در دادگاه فدرال میدان فولی نیویورک آغاز شد و پس از مراحل مقدماتی، متهمان از ماه مارس ۱۹۴۹ شروع به دفاع کردند. دادگاه آنان تا آن زمان طولانی‌ترین دادگاه تاریخ ایالات متحده را به خود اختصاص داده بود.

دادستان جان مک‌گوهی، آنان را به طراحی توطئه‌ای خاص برای براندازی حکومت متهم نکرد؛ بلکه کتاب‌هایی چون مانیفست کمونیست را به صحن دادگاه آورد و گفت از آن‌جا که فلسفهٔ آن‌ها انقلاب کمونیستی و اسقاط حکومت با روش‌های خشونت‌آمیز است، پس هر حزب کمونیستی که این اعلامیه و سایر آثار مشابه را به عنوان زیرساخت تئوری خود قبول دارد، در ذات مجرم است و اعضای آن نیز شخصاً

مرتکب جرم شده‌اند.

از طرف متهمین، پنج وکیل عمل دفاع را به طور داوطلبانه و بدون اخذ حق‌الوکاله بر عهده گرفتند. نام آن‌ها آبراهام ایسرمن، جرج کروکت، ریچارد گلدستین، هری ساچر و لوئیس مک‌کیب بود. این وکلا معتقد بودند که حمایت شهروندان از اندیشه‌های کمونیستی حتی از راه عضویت در حزب کمونیست، حق آنان است و جلوگیری از فعالیت آن‌ها، نقض آزادی بیان.

اتحادیه آزادی‌های شهروندی آمریکا، موسوم به (ACLU) در آن سال‌ها مملو از رهبران ضد کمونیسم بود و برای دفاع حاضر نشد اما یک فرد بی‌طرف یا amicus curiae را برای کمک به روند محاکمه فرستاد.

تیم دفاع مطرح کرد که حزب کمونیست ایالات متحده تنها به دنبال اشاعهٔ سوسیالیسم از راه‌های صلح‌آمیز است. این تیم همچنین اظهار کرد که محاکمه بر مبنای یک سیستم کاپیتالیستی استوار شده و هرگز نتیجه‌ای عادلانه و به نفع طبقه کارگر از آن بیرون نمی‌آید.

وکلاى مدافع بارها با قاضی مدینا درگیری لفظی پیدا کردند و قاضی آنان را متهم کرد که از فضای دادگاه برای اشاعهٔ خواست‌ها و شعارهای کمونیستی سوءاستفاده می‌کنند. در طول روند محاکمه، قاضی پنج تن از متهمان را به خاطر بر هم زدن نظم دادگاه به زندان فرستاد.

در نهایت، تمامی ۱۱ متهم، هر کدام به تحمل پنج سال حبس و جریمه‌ای معادل ۱۰ هزار دلار (معادل ۹۹ هزار دلار آمریکا در سال ۲۰۱۶) محکوم شدند.

دادگاه تجدید نظر، رأی دادگاه بدوی را ابرام کرد و پرونده به دیوان عالی آمریکا ارجاع داده شد. این دیوان با اکثریت ۶ به ۲ آراء، دنیس را مجرم شناخت و فرمول یک قاضی معروف به نام لرنند هند را به کار گرفت که عقیده داشت دادگاه‌ها باید میزان «شیطانی‌بودن» پرونده و احتمال وقوع خطر را بررسی کنند و ببینند که آیا می‌ارزد آزادی بیان را به خاطر جلوگیری از آن، نقض کنند؟

لیکن قاضی هوگو بلک، حقوق‌دان نامدار آمریکایی جزو اقلیت مخالفین بود.

او نوشت: «فرجام‌خواهان متهم به هیچ تلاشی برای سرنگونی حکومت نشده‌اند. آن‌ها متهم به هیچ عمل آشکار از هر نوع که برای سرنگونی حکومت انجام شده باشد، متهم نشده‌اند. آنان حتی برای گفتن حرفی یا نوشتن چیزی برای سرنگونی حکومت متهم نشده‌اند. اتهام این است که آن‌ها توافق کردند تا گرد هم آیند و دربارهٔ یک ایدهٔ خاص، سخن بگویند یا مطلب منتشر کنند. اتهام این است که آن‌ها توطئه کرده‌اند تا

انجام شود».

همچنین این دادگاه‌ها اجازه یافتند تا نوجوانان بین ۱۶ تا ۱۸ سال را نیز محالکه کنند و بازداشت‌های پیشگیرانه را تا مدتی نامحدود به اجرا بگذارند.

این تغییرات قانونی که با هدف مقابله با پیکارجویان الجزایری ایجاد شدند، به مانند قوانین ضد کمونیستی آمریکا، موجی از نگرانی را در میان قشر روشنفکر فرانسه برانگیخت. برخی حقوق‌دانان فرانسوی آن را عقب‌گرد از دستاوردهای دوران جدید برشمردند و در راه الغای آن کوشش کردند.

جرم سیاسی

در بررسی اجمالی روند تاریخی تعریف جرم سیاسی، می‌توان نوعی بالا رفتن آستانه تحمل را در قوانین مابین سال‌های پایانی قرن هفدهم میلادی در انگلستان تا میانه قرن نوزدهم در کشورهای اروپای غربی دید.

در طول قرن نوزدهم، قوانین بر تعریف منافع مجرم سیاسی از عمل سیاسی نیز تمرکز کردند. لیکن ناآرامی‌های اجتماعی و خیزش‌هایی مانند کمون پاریس باعث شد تا سخت‌گیری‌های قانونی بازگردند.

با این که نوع و شدت قانون‌گذاری در کشورهای پیشرو در علم حقوق گاه بنا بر مقتضیات زمان تغییر کرده است، دو تئوری عمده را در تعریف جرم سیاسی شاهد هستیم.

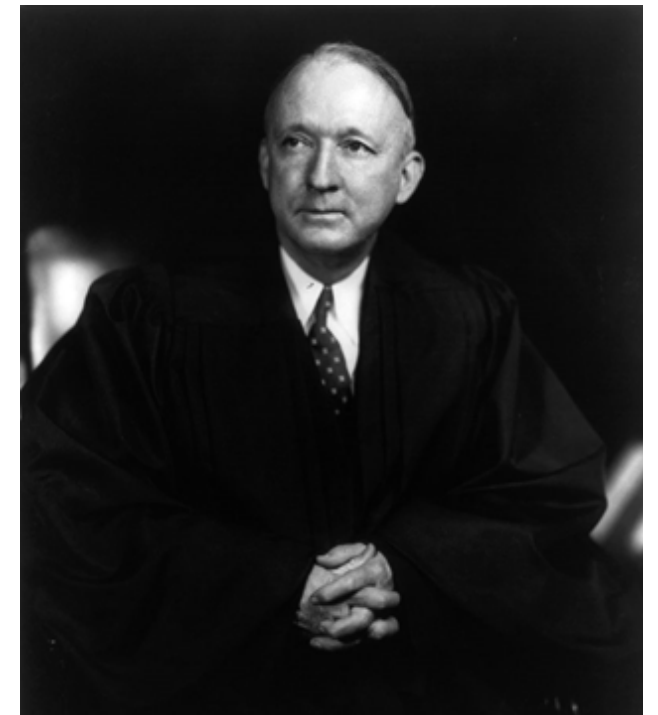
نظریه‌پردازان سوبژکتیو، قصد و نیت مجرم را در نظر می‌گیرند که آیا اسقاط تشکیلات مستقر است یا خیر. نظریه‌پردازان ایزکتیو اما بر این باورند که عمل انجام شده، نوع و میزان جرم را تعیین می‌کند.

در هر دو مورد، چارچوب کلی حاکمیت و «تشکیلات مستقر»، نقش امری واجب‌الوجود را بازی می‌کند که اقدام علیه آن، جرم محسوب شود.

شاید لزوم تفکیک قوانین انسانی از شرایط سیاسی، در این جمله قاضی هوگو بلک به خوبی هویدا شود که درباره محکومیت دنیس و همقطارانش، گفت: «امیدوارم که در دوران‌هایی که آرامش بازگردد، زمانی که فشارها، مصائب و ترس کنونی کاهش یابد، این دادگاه یا دادگاه‌هایی دیگر آزادی‌های مصرح در متمم یکم قانون اساسی را بازگردانند؛ آن‌ها را به بالاترین جایی بازگردانند که در یک جامعه آزاد متعلق به آنند».

...

توضیح ضروری: بخش عمده‌ای از اطلاعات مقاله‌ای که پیش روی شماست، از منبع زیر گرفته و ترجمه و تلخیص شده‌اند: Szabo, M. Denis. Political crimes : A historical perspective. Denver Journal of International Law and Politics. ; 2:7. 3616. 1972.



قاضی هوگو بلک، حقوق‌دان و سیاستمدار دموکرات آمریکایی

حزب کمونیست تشکیل دهند و از سخن گفتن یا روزنامه و سایر ابزارهای نشر در آینده برای آموزش و دفاع سرنگونی قهرآمیز حکومت، استفاده کنند».

وی در نظر خود نسبت به این پرونده نوشت: «مهم نیست که در چه لفافه‌ای پیچیده شود، این یک نوع بسیار مضر ارتجاع و بازگشت به سانسور رسانه و بیان است که به عقیده من متمم نخست قانون اساسی آن‌را قدغن کرده است. من بخش سوم از قانون اسمیت را که مجوز این پیشداوری را صادر می‌کند، بر خلاف قانون اساسی می‌دانم.»

قاضی هوگو بلک نوشت: «من نمی‌توانم موافق باشم که متمم اول قانون اساسی به ما اجازه دهد تا از قوانین سرکوبگر آزادی بیان و رسانه بر پایه آن چه کنگره تصمیم گرفته یا منطقی و نظر شخصی‌مان، حمایت کنیم... دکترینی مانند این، متمم اول قانون اساسی را در خود غرق می‌کند.»

فرانسه و جنگ الجزایر

در گرماگرم جنگ الجزایر و زمانی که درگیری‌ها به مرکز پاریس رسید، سیستم قضایی فرانسه نیز رویاروی آزمونی مشابه قرار گرفت: یک دادگاه ویژه به نام «دادگاه امنیت کشور».

به این دادگاه اختیارات وسیعی داده شد و اتهام‌های زیر تحت پوشش آن قرار گرفتند: «جرایم مربوط به خیانت و جاسوسی؛ تلاش، طرح‌ریزی و هر گونه عمل غیر قانونی علیه حاکمیت کشور؛ جرایمی که کشور را درگیر قتل‌عام و ویرانی کنند؛ حرکت‌های متمرده و هر جرم مشابهی که علیه امنیت کشور

تفاوت جرم سیاسی و تروریسم



علی مهتدی

تروریسم عمدتاً به «استفاده از خشونت برای ایجاد ترس در جامعه با هدف تحقق اهداف سیاسی» تعریف شده است. بدین مفهوم، تروریسم در هدفی که می‌خواهد بدان برسد با جرم سیاسی اشتراک دارد و به همین دلیل است که تمییز این دو از یکدیگر دشوار است. تمایز و مرزبندی میان تروریسم و جرم سیاسی از این منظر اهمیت دارد که مجازات در نظر گرفته شده برای مرتکبین آن با یکدیگر تفاوت دارد.

تعریف جرم سیاسی

آرا و نظرات حقوق‌دانان در تعریف جرم سیاسی با یکدیگر تفاوت دارد و به همین منوال، قوانین مختلف نیز در تعریف جرم سیاسی خط مشی ثابت و هماهنگی ندارند. برخی، جرم سیاسی را عملی تعریف کرده‌اند که «خطرات سیاسی در پی داشته و منافع با رنگ و بوی سیاسی در عرصه سیاست را پیگیری می‌کند».

دزیره دالوز حقوق‌دان فرانسوی قرن نوزدهم، جرم سیاسی را جنایتی خوانده که انگیزه انجام و هدف آن در عرصه سیاست معنا پیدا می‌کند. در همان زمان، حقوق‌دانان آلمانی جرم سیاسی را رفتارهایی تعریف کردند که از طریق جرم و جنایت صورت می‌گیرد و هدف آن تغییر یا برانداختن یک نظام سیاسی، ایجاد تنش سیاسی یا

نفرت‌پراکنی نسبت به نظام حاکم است.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، حقوق افراد نیز وارد تعاریف مربوط به جرم سیاسی شد به طوری که جرم سیاسی به عملی اطلاق می‌شد که علیه حقوق یک جامعه یا فرد سیاسی اعمال می‌شود با این هدف که حقوق وی زایل شده و به فرد یا گروه دیگری منتقل شود.

به شکل کلی، اکثر حقوق‌دانان در این نظر اشتراک دارند که جرم سیاسی علیه امنیت داخلی یک دولت یا حکومت رخ می‌دهد و به مفهوم تعدی به نظام حاکم یا حقوق سیاستمداران است و برای برآوردن خواست سیاسی یک فرد یا گروه داخلی یا حتی خارجی رخ می‌دهد.

عدم روشن بودن تعریف جرم سیاسی و تفاوت آن در جغرافیا و فرهنگ‌های مختلف باعث شده تا اکثر کشورها در قوانین خود، تعریفی مجزا برای جرم سیاسی نداشته باشند و در نتیجه مجازات این جرم نیز در بسیاری از کشورها به شکل قانونی تعیین نشده است.

با این حال تعریفی کلی برای تعیین جرم سیاسی وجود دارد که مورد اتفاق نظر حقوق‌دانان است و بیشتر به انگیزه فرد مربوط می‌شود. مجرم سیاسی به خاطر انگیزه‌هایی مثل میهن‌پرستی یا مردم‌دوستی، خود و امنیتش را به خطر می‌اندازد تا اهدافی را محقق کند که باور دارد خیر و مصلحت عمومی در آن است. در واقع این عامل را می‌توان تنها عاملی خواند که حقوق‌دانان بر اساس آن بین مجرم سیاسی و مجرم عادی تفاوت قایل می‌شوند.

تفاوت جرم سیاسی با دیگر جرایم

اسماعیل علوان حقوق‌دان عراقی عضو سازمان ملل، برای مشخص کردن معیارهای تفاوت بین جرم سیاسی و جرم عادی سه انگیزه شخصی، موضوعی و مختلط را دخیل می‌داند.

انگیزه شخصی: یکی از تفاوت‌های جرم سیاسی با جرم عادی به انگیزه مجرم مربوط است. اگر فردی با انگیزه سیاسی صرف دست به جرمی بزند، مرتکب جرم سیاسی شده و در غیر این صورت، عملی که انجام داده در راستای جرایم عادی طبقه‌بندی می‌شود.

هدف ارتکاب جرم نیز در این معیار نقش دارد، بدین گونه که اگر هدف از ارتکاب یک جرم به مسایل سیاسی مرتبط

باشد، آن‌گاه جرم در ردیف جرایم سیاسی قرار می‌گیرد. به گفته‌ی کریستین فان‌بار حقوق‌دادن آلمانی، جرم سیاسی مجموعه‌ای از رفتارهاست که سمت و سو و هدف آن ایجاد دگرگونی سیاسی غیرقانونی در عرصه دولتی یا حکومتی است و علیه موسسات دولتی یا سیاستمداران صورت می‌گیرد.

معیارهای موضوعی - مادی: اگر جرم و جنایت صورت گرفته تنها علیه دولت حاکم صورت گرفته باشد، جرم سیاسی رخ داده و در غیر این صورت، جرم عادی است. تفاوت این معیار با انگیزه شخصی در این است که تنها انگیزه فرد باعث نمی‌شود تا جرم رخ داده در ردیف جرایم سیاسی قرار گیرد، بلکه فقط وقتی جرمی را می‌توان سیاسی خواند که دولت یا حکومت و حقوق سیاسی آن را مستقیماً هدف قرار داده باشد.

معیار مختلط: نظریه‌هایی در تعریف جرم سیاسی وجود دارد که بر اساس آنها انگیزه و عملی که صورت گرفته هر دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند تا بتوان جرم را سیاسی تلقی کرد. بدین ترتیب، هم انگیزه مجرم و هم نوع رفتاری که در قبال دولت و حکومت در پیش گرفته و باعث نقض حقوق سیاسی آن شده باید صرفاً سیاسی باشد تا بتوان فرد را مجرم سیاسی در نظر گرفت.

تفاوت جرم سیاسی و تروریسم

معاهده مبارزه با تروریسم که در سال ۱۹۳۷ در پاریس تصویب شد، به شکل قاطع میان جرم سیاسی و تروریسم تفاوت قایل شد تا پس از آن در اکثر مصوبات دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین توافقاتی تبادل مجرمان، این تفاوت در نظر گرفته شود.

بر اساس معاهده پاریس، هر چند که جرم سیاسی و تروریسم ممکن است در هدفی که دنبال می‌کنند یک‌سان باشند؛ اما در روش و ابزاری که برای تحقق هدف از آن استفاده می‌شود تفاوت وجود دارد و همین تفاوت است که جرم سیاسی را از تروریسم متمایز می‌کند. افکار عمومی به عنوان عاملی تاثیرگذار، ممکن است با جرم و مجرم سیاسی احساس تعاطف داشته باشد؛ اما در برابر تروریسم جبهه‌گیری کرده و اهداف و انگیزه‌های مجرم یا مجرمان در محکومیت رفتار صورت گرفته نزد افکار

عمومی تاثیر چندانی ندارد.

در جرم سیاسی، مرتکب به خاطر نظر یا باوری، عضویت در یک گروه سیاسی ممنوع، شرکت در تظاهرات و تحصن و ... حقوق سیاسی دولت را نقض کرده و در نتیجه مرتکب جرم سیاسی می‌شود؛ ولی اگر در این امر دست به خشونت زده، از سلاح استفاده کند یا باعث ایجاد ترس و وحشت عمومی شود، تروریسم رخ داده است.

موسسه بین‌المللی حقوق جنایی ژنو در سال ۱۸۹۲ تفاوت‌های جرم سیاسی و تروریسم در تعامل با مرتکب بدین ترتیب طبقه‌بندی کرد:

- فردی که بر اساس باور و اندیشه متفاوت مرتکب جرمی علیه حکومت شده و به کشور دیگری می‌رود را نباید به کشور اول تحویل داد.

- رفتارهایی که در جریان انقلاب‌ها، جنگ‌های آزادی‌بخش



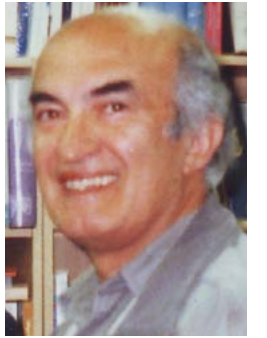
و یا داخلی با هدف کسب پیروزی برای فرد یا گروهی صورت می‌گیرد، مشمول جرم سیاسی و حق پناهندگی می‌شود؛ مگر این که مرتکب یا مرتکبان دست به خشونت گسترده زده و در جامعه ایجاد رعب و وحشت کرده باشند. - رفتارهای فردی خطرناک و تجاوز به حقوق عمومی نمی‌تواند برای مرتکب حق پناهندگی ایجاد کند و در ردیف رفتارهای تروریستی قرار می‌گیرد.

در مقدمه قانون اساسی فرانسه آمده است: «هر کسی که به خاطر رفتارهایش در راه آزادی یا باور مشخصی تحت فشار قرار داشته باشد، حق پناهندگی به جمهوری فرانسه را دارد». قانون اساسی آلمان نیز در ماده ۱۶ تاکید دارد «افرادی که به دلایل سیاسی هدف آزار و اذیت قرار می‌گیرند، حق بهره‌برداری از پناهندگی در آلمان را دارند».

از دیگر تفاوت‌های جرم سیاسی و تروریسم این است که در جرم سیاسی ضرر و خسارت مادی یا جانی به جامعه وارد نشده و احساس وحشت عمومی ایجاد نمی‌شود، چرا که این جرم به خاطر ابراز نظر یا عقیده‌ای علیه قوانین داخلی صورت گرفته ولی در تروریسم، عمدتاً خطر و وحشت عمومی ایجاد شده و فرد یا افرادی از جامعه بدون این که ارتباطی با موضوع داشته باشند، قربانی رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شوند.

قوانین بین‌المللی برای مرتکبان جرم‌های سیاسی که از طرف دولت‌ها تحت پیگرد هستند، حق پناهندگی به کشوری دیگر قایل شده در حالی که چنین حقی برای فرد یا گروهی که دست به خشونت یا ایجاد وحشت عمومی زده باشد، وجود ندارد؛ خواه این خشونت با انگیزه سیاسی صورت گرفته باشد، یا دلایل خاص دیگری داشته باشد.

به طور کلی می‌توان گفت جرم سیاسی فقط ناشی از نظرات، افکار و باورهایی است که راه و روش فکری مشخصی را در تعارض با فرد یا مجموعه سیاسی حاکم بر یک کشور در پیش می‌گیرد و برای رسیدن به هدف از روش‌هایی برای ترویج این تفکر متفاوت بهره می‌گیرد در حالی که هدف غایی تروریسم تاثیرگذاری بر حکومت و موسسات دولتی یا نظامی با استفاده از خشونت و تحریک افکار عمومی و ایجاد وحشت است.



مجید روشنگر / آمریکا

بعد از انتشار شماره گذشته مجله «حقوق ما» پیرامون موضوع «کپی رایت»، مجید روشنگر در یادداشتی که برای «حقوق ما» ارسال کرد، به بررسی زوایایی دیگر از این مساله پرداخت.

رمان کلیدر - و مجموعه رمان هایی که به قلم محمود دولت آبادی به رشته تحریر درآمده و منتشر شده اند - به داوری بسیاری از کسان شایستگی آن را دارد که در وهله اول در فهرست کوتاه نامزد های جایزه نوبل قرار گیرد و در مرحله دوم - اگر شانس یاری کند - به عنوان برنده جایزه نوبل در ادبیات انتخاب شود. اگر چنین است پس چرا کلیدر و محمود دولت آبادی از دریافت چنین جایزه ای محروم مانده است؟ و نه تنها او، که برخی از داستان نویسان و شاعران ایرانی هم از این موهبت بی بهره مانده اند. پاسخ را در جای دیگری باید جستجو کرد. اما اجازه می خواهم مختصری از روال انتخاب یک نویسنده یا شاعر به عنوان برنده جایزه نوبل سخن بگویم تا خواننده اندکی با این مقوله آشنا شود.

هر سال از سراسر دنیا نویسندگان، منتقدین ادبی، سردبیران فصلنامه های ادبی، استادان دانشگاه ها، روزنامه نگاران و دیگر شخصیت های دست اندر کار نویسندگی، با ارسال نامه به کمیته جایزه نوبل، نویسنده یا شاعر انتخابی خود را برای دریافت جایزه پیشنهاد می کنند. اعضا نه (۹) نفره کمیته از روی این پیشنهاد ها و نام هایی که احیاناً خود جمع آوری کرده اند، یک فهرست بلند از نامزد ها را تهیه می بینند و در جلسات سری و محرمانه خود که هیچ کسی را به آن راه نیست، به جر و بحث می پردازند تا سرانجام با حذف نام ها از فهرست بلند بالای خود، فهرست کوتاه پنج (۵) نفره را انتخاب کنند.

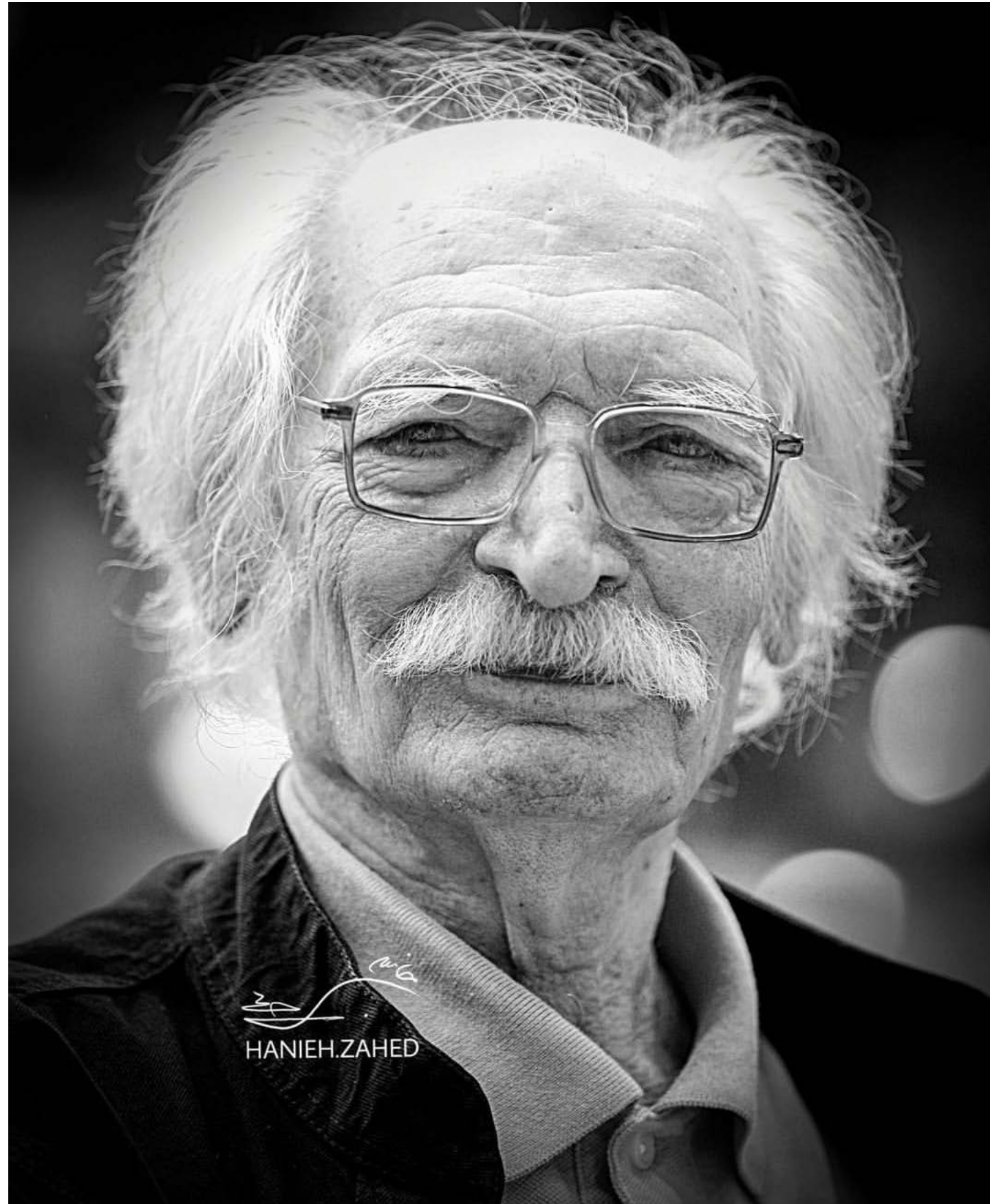
سپس، طی ماه ها جر و بحث محرمانه دیگر بین خودشان، سرانجام از میان پنج نفر فهرست کوتاه، یک نفر را انتخاب و در روز معین او را طی مراسمی به جهانیان معرفی و جایزه نقدی بیش از یک میلیون دلاری را به برنده اهدا می کنند. نام آن چهار نفر دیگر هم هرگز فاش نمی شود و تا چهل سال محرمانه باقی می ماند.

اعضای نه نفره کمیته جایزه نوبل را پارلمان سوئد انتخاب می کند و این انتخاب مادام العمر است و هیچ یک از اعضا حق استعفا ندارد.

خوب، می پرسید این قضایا چه ربطی به عدم انتخاب نویسندگان و شاعران ایرانی دارد؟

ارتباط قضیه در این است که ایران - چه در رژیم سابق و چه در رژیم لاحق - به عضویت کنوانسیون جهانی کاپی رایت (یا حق مؤلف) در

چرا کلیدر به دریافت جایزه نوبل در ادبیات نایل نشد؟



حانه زاهد
HANIEH.ZAHED

نیامده است و به محض آن که اعضا کمیته جایزه نوبل نامه و پیشنهادی دایر بر معرفی یک نویسنده ایرانی دریافت می کنند، آن را در سبد آشغال می اندازند زیرا ایران را عضو این باشگاه بین المللی نمی بینند و لذا او را در این بازی جهانی راه نمی دهند. می گویند نخست ایران باید به این کنوانسیون جهانی بپیوندد تا بتواند از مزایای آن بهره مند شود. اینست دلیل عدم دریافت جایزه کلیدر و محروم ماندن محمود دولت آبادی و بسیاری از نویسندگان و شاعران ایرانی از برخورداری از چنین موهبتی.

دولت چین هم تا چند سال پیش عضو کنوانسیون جهانی کاپی رایت نبود. اما برای پیوستن به سازمان جهانی بازرگانی (که یکی دیگر از ارگان های متعلق به سازمان ملل متحد است) ناچار شد به عضویت کنوانسیون جهانی کاپی رایت در آید تا عضویت اش در سازمان جهانی بازرگانی پذیرفته شود. به محض پیوستن چین به این پیمان جهانی، دیدیم که یکی از نویسندگانش به دریافت جایزه نوبل نایل آمد. شنیده ام که ایران هم در نظر دارد برای عضویت در سازمان جهانی بازرگانی قدم پیش گذارد که در این صورت لازمه عضویت در این، قبول عضویت در آن دیگری، یعنی عضویت در کنوانسیون بین المللی کاپی رایت است. من در ۴۸ سال پیش در نخستین شماره فصلنامه بررسی کتاب (مرداد ماه ۱۳۴۴) تحت عنوان «مسئولیت ناشر و حرف های دیگر» نوشتم که ایران باید به این کنوانسیون بپیوندد و در شماره ۲ بررسی کتاب (شهریور ۱۳۴۴) متن کامل «قرارداد جهانی حق طبع» را (به ترجمه زنده یاد جهانگیر افکاری) و باز «پروتکل های ضمیمه قرارداد جهانی حق طبع» را در شماره ۴ بررسی کتاب (آذر و دی ۱۳۴۴) منتشر کردم و در همه این سال ها منادی پیوستن ایران به این قرارداد جهانی بوده ام و هستم. اما جامعه نویسندگان و ناشران ایران هیچ گاه آمادگی خود را برای این کار نشان نداده است.

زنده یاد احمد شاملو در مقاله ای زیر عنوان «پیوستن به کپی رایت، یک عمل ضد فرهنگی» (آیندگان ادبی، پنجشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۳) نوشت که «...پس پیوستن ما بدین پیمان (پیمان جهانی کاپی رایت) چندان آشکارا با منافع مادی و معنوی ما متنافر است که، رو راست، اقدام بدان می تواند به «سیاستی ضد فرهنگی» تعبیر شود.»

دوست نویسنده دیگری در گفت و گو با من گفت که «آن ها» نفت ما را می برند و ما هم تلافی می کنیم و آثار ادبی آن ها را می بریم. که ساده لوحی این تعبیر اظهر من الشمس است. اگر نویسندگان کشورهایی مثل ترکیه و مصر و هند به دریافت جایزه نوبل مفتخر می شوند دلیلش عضویت این کشور ها در این پیمان جهانی است. در یک مثال ساده، اگر ایران عضو سازمان جهانی «فیفا» نمی بود، از شرکت تیم فوتبال ایران هم در جام جهانی خبری نبود.

آری، چنین است که نویسندگان و شاعران ما در این مسابقه جهانی به دلیل عدم عضویت ایران در پیمان جهانی حق طبع، کنار گود مانده اند و از ورود آن ها به صحنه بازی جلو گیری شده است.

حال دانستید که چرا کلیدر از دریافت جایزه نوبل در ادبیات محروم مانده است؟

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر

ایران/ محمود امیری مقدم

سر دبیر این شماره: آرش بهمنی

تماس با مجله: mail@iranhr.net

